

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَعْدَ مَا احَاطَ بِهِ عِلْمُهُ

«الهي انطقني بالهدى والهمني التقوي»

خدمت همکاران محترم آموزش و پرورش هستیم. امروز بحث‌ها که می‌شود بحث تولید و توزیع و مصرف، اینها را اگر خواسته باشیم در آموزش و پرورش پیاده کنیم باید اینطور بگوییم. [پای تخته می‌نویسند] موضوعمان این باشد: تولید علم، توزیع علم، مصرف علم. اگر اینها حل شود خیلی از مشکلات کشور، مشکلات دنیا حل می‌شود.

۱- تولید علم بومی، نه فقط ترجمه علوم دیگران

تولید علم یعنی چه؟ یعنی یک کار نرفته را آزمایش کنیم. بسیاری از کتاب‌های ما به خصوص رشته‌های دانشگاهی ترجمه کتاب‌های دیگر است. ما سراغ خودمان نرفتیم، یعنی خودباختگی طوری شد که طب قدیم فراموش می‌شود. خودباخته در مقابل طب جدید، معماری قدیم، الآن چند تا مهندس سراغ دارید که بتواند از این گنبد‌های قدیمی را بسازد؟ آپارتمان می‌سازند، غذاهای قدیمی، البته اخیراً هی در تابلوها نوشتند، لبنیات سنتی، کباب سنتی، دیزی سنتی، رفتند پیتزا خوردند و دوباره سراغ دیزی برمی‌گردند. اینکه انسان خودش را بیازد، این متن این است که این اینطور حرف بزند، این علمی است و چنین حرفی بزند علمی نیست. این یک باور غلطی است در دانشگاه ریشه دارد. در آموزش و پرورش ریشه دارد، تولید علم، کار نداشته باشیم دیگران چه کردند و خودمان راهی را برویم. مشکلی هم ندارد، من در دنیای طلبگی، یک ذره، یک چند لحظه‌ای از مسیر حوزه جدا شدم. دیدم خیلی راه برایم باز شد. چون حوزه یک ریلی گذاشته و می‌گوید: طلبه باید از این راه برود. دانشگاه می‌گوید: از این طرف برود. پایان‌نامه‌های علمی هم می‌گویند: این را باید بنویسی! حالا این چه مشکلی را حل می‌کند، چند هزار، دهها هزار پایان‌نامه‌ی فوق لیسانس و دکترا داریم هیچ خاصیتی ندارد. پایان‌نامه است، این مهم است. علم مفید، تولید علم.

من در دنیای طلبگی خودم، من یک نفر هستم و کسی هم نیستم، اما تصمیم گرفتم چند جابه جایی صورت دادم، دیدم عجب راه باز شد. طلبه‌ها منبر می‌رفتند، گفتیم: خوب من هم منبر می‌روم، افتخار است اما پای تخته سیاه برویم. دیدیم روحانیون روضه می‌خواندند، گفتیم: من هم روضه می‌خوانم و افتخارم است. اما مگر ما گاز اشک آور هستیم، گاهی هم می‌خندانیم. سایت خنده درست کنیم. خنده حلال نه خنده دل‌فکی! دیدم آنها روی منبر می‌نشینند، گفتیم: پای تخته سیاه می‌ایستیم، دیدیم آنها صبر می‌کنند تا کسی دعوتشان کند، ما در خانه‌ها را زیم بچه‌ها را دعوت کردیم. این حرف‌ها برای چهل و چند سال پیش است. گفتیم: چه کسی گفته: ما در خانه بنشینیم و مردم بیایند دعوت کنند. ما بلند شدیم رفتیم در خانه‌ها را بزیم و بچه‌ها را جمع کنیم. همینطور به جا نشستن، ایستادن، به جای نسل بالا، نسل نو. به جای آنها دعوت کنند...

۲- نوآوری در عرصه علم و دانش

به جای اینکه محرم و صفر تبلیغ کنیم، چه کسی گفته: تبلیغ برای محرم و صفر است؟ محرم و صفر یک بستر خوبی برای تبلیغ است. اما تبلیغ و آموزش زمان ندارد. اصلاً چه کسی گفته: جمعه تعطیل است؟ قرآن می‌گوید: جمعه فقط «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ» (جمعه/۹) اذان نماز جمعه را شنیدی، «وَذُرُوا الْبَيْعَ» حالا تعطیل کنید. «وَذُرُوا الْبَيْعَ» یعنی مغازه را ببندید. بعد می‌گوید: نماز را که خواندی دوباره مغازه برو. «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» (جمعه/۱۰) اینکه ما جمعه هم تعطیل کنیم، پنجشنبه هم تعطیل کنیم. این ریل را چه کسی برای ما گذاشت؟ چه کسی گفت؟ ادبیات کودکانه ما را که گفت. مثلاً شعری که همه ایرانی‌ها تقریباً حفظ هستند این است. «اتل متل توتوله» اتل یعنی چه؟ در هیچ کتاب لغتی نداریم اتل یعنی چه؟ متل یعنی چه؟ توتوله چیست؟ گاو حسن چجوره؟ شما هم اینها را بلد هستید یا نه؟ تا آخر شعر برو یک کلمه‌اش معنا ندارد. نه شیر دارد نه سینه، گاوش را بردند اردستان، یک زن کردی بستان، هندوستان، زن گُرد که در هندوستان نیست! یعنی چرت و پرت است و همه حفظ هستند. یک کسی نگفت: به چه دلیل؟ این را کی گفته است؟ ادبیات ما، فرهنگ ما، یک چیزی را آوردند، حالا بعضی‌ها عیبی ندارد، مثلاً شش تا بشقاب را می‌گویند یک دست است. چه کسی گفت: شش تا، حالا پنج تا یک دست باشد، باطل است. اگر هفت تا باشد یک دست نیست؟ چه کسی گفت: یک دست یعنی شش تا؟ این مبنای هفت چیه؟

بعد این وارد فرهنگ ما شد، دیدیم در صلوات‌های ما هم اثر گذاشت. این قاری‌ها راه انداختند «اللهم صل و سلم و زد و بارک علی رسول الله...» این صلوات کجاست؟ هیچ شیعه و سنی در هیچ کتابی چنین صلواتی را خلق نکرده است. صلواتی که به ما گفتند این است. وقتی

آیه نازل شد «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ» (احزاب/۵۶) گفتند: «یا رسول الله کیف نصلی؟» فرمود: بگویند «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (صلوات حضار)

۳- بازنگری در متون درسی و آموزشی

باید آموزش و پرورش خودش را تکان بدهد و یک نهضتی باید بشود. انقلاب عمیق، هر حرفی به درد نمی‌خورد از کتاب‌ها حذف شود. دونه دونه این را من به نویسندگان کتاب‌ها گفتم. به مسئولین هم گفتم، این صفحه‌ای که می‌خوانیم، آقا کاغذ گران است. کتاب گران است، عمر من ارزش دارد. من این را می‌خوانم چه مشکلی حل می‌شود؟ کوه هیمالیا چند متر است؟ به من چه، رابطه من با کوه هیمالیا چیست که من بخوانم؟ ولی عمری نماز می‌خوانم می‌گویم: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» آقا «عباد الله الصالحین» چه کسانی هستند؟ نمی‌دانم. پس به چه کسی سلام می‌کنی؟ نمی‌دانم. چند سال است سلام می‌کنی؟ از اول تکلیف، یک عمری است سلام می‌کنیم به کسی که نمی‌دانیم کیست. آنوقت برمی‌داریم در آموزش و پرورش می‌گوید: کوه هیمالیا چند متر است. یعنی چیزی که برای خودمان و جامعه ما مفید است، خیلی از کاردستی‌ها، یک قراردادی رفتند ببندند، من فهمیدم در تلویزیون نعره کشیدم. حالا جلوی من را گرفتم. یک قرآن چوبی، مثلاً والعصر با چوب انار، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر/۲) خُسْر با چوب عناب، یعنی هر کلمه با یک رقم چوبی نوشته شده است. گفتند: ده میلیارد تومان برای سالهای قبل هزینه شده است. گفتیم: این قرآن را می‌خواهید چه کنید؟ گفتند: در یونسکو ضبط می‌کنیم. ثبت می‌کنیم که این جزء مفاخر ماست. می‌گوییم: اگر چوبی نوشتیم و در یونسکو هم ثبت کردیم که این برای ماست، بعد چه می‌شود؟ اصلاً سر کار هستیم. خدا می‌داند سر کار هستیم.

خواص ما خیلی‌ها سر کار هستند. مسجدهایی که چند پیشنهاد دارد. یک پیشنهاد بایستد و همه به او اقتدا کنند. حالا اگر چند پیشنهاد باشد یکی شنبه بیاید، یکی دوشنبه بیاید، یکی صبح بیاید و یکی ظهر بیاید، در یک مسجد، در یک لحظه چند پیشنهاد چه کسی گفته است. قرآن گفته، حدیث گفته، ائمه ما سفارش کردند. یک مسجد یک پیشنهاد! به هر حال این وضعی که داریم می‌رویم دیپلمه‌ها فلج، لیسانس‌ها فلج، فوق لیسانس‌ها فلج، یک الا می‌گویم چون یک عده فلج نیستند. حششان از بین نرود. فوق لیسانس است ولی خیاطی بلد است. مکانیکی بلد است. رانندگی و شنا بلد است. تیراندازی بلد است. اگر هنری دارید روی چشم، اما لیسانس فلج، فوق لیسانس فلج، باید یک جوری خودمان را برای یکسری از مهارت‌ها آماده کنیم. حوزه‌ها هم همینطور است.

من یک نامه خدمت مقام معظم رهبری نوشتم که این حوزه‌ها اگر می‌خواهید کاربرد داشته باشند، باید غیر از درس حوزه درسهای دیگر هم بخوانند. درسهای حوزه را باید خواند ولی بالآخره یک طلبه باید بلد باشد قصه بگوید. رفت دبستان بتواند قصه بگوید. دبیرستان رفت بتواند اصول عقاید درس بدهد. دانشگاه رفت بتواند سؤالات را پاسخ بدهد. بتواند به وقتش بخنداند و بتواند به وقتش بگریاند. بتواند به وقتش پول جمع کند، سد سازی و جاده سازی کند. یعنی یک خرده مهارت‌ها باید به بدن ما تزریق شود. این درس‌های موجود آموزش و پرورش و دانشگاه لازم هست اما کافی نیست. تولید علم!

۴- معرفی و شناخت شخصیت‌های علمی کشور

مسائل بومی را علمی کنیم، مسائل علمی را بومی کنیم، این هم کار مهمی است. بچه‌های کاشان نباید بفهمند فیض کاشانی کیست؟ امام فرمود: فیض کاشانی کسی است که آنقدر کتاب علمی نوشته که ما از ورق زدن آن مچمان درد می‌گیرد. صدها کتاب علمی می‌نوشتند، آنوقت ما نمی‌دانیم، علامه طباطبایی را نباید ترک‌ها بدانند علامه طباطبایی کیست؟ استاد مطهری، بچه‌های تبریز نباید بدانند علامه امینی صاحب الغدیر کیست؟ به من چه کوه هیمالیا چند متر است؟ من همشهری خودم که از مفاخر است نمی‌شناسم، کوه هیمالیا را می‌شناسم.

یکوقت می‌خواستند یک مراسم بزرگداشتی از طرف صداوسیما برای من بگیرند. چند رقم دوربین آمد و جلسه‌ای تشکیل شد و یک کادو هم به ما دادند. ما گفتیم: چه چیزی درونش است؟ شکستی است؟ خلاصه رفتیم خانه باز کردیم و دیدیم سه چهار جلد کتاب هست و هر کتابی حدود هزار صفحه است، اسم کوه‌های ایران است. مثلاً در مراغه اسم کوه‌ها را یکی یکی گفته است. بعد رفته سبزوار، هرچه فکر کردم با این چه کنم. من الآن ۷۵ سال دارم، کوه‌های کاشان که در شهر خودمان است بلد نیستم. کوه‌های سبزوار و مراغه، کاغذ برای چه... چه کسی خرید و چه کسی داد؟ من با این چه کنم؟ مثل اینکه آدم برای آیت الله یک کراوات ببرد! آیت الله با کراوات چه کند؟ حاضر

نیستیم تغییر بدهیم. مملکت ما دو تا کمبود دارد، یکی دویست آخوند می‌خواهد مثل نواب صفوی، یکی هم دویست تا کت و شلواوری می‌خواهد مثل شهید رجایی. این کتاب‌ها و ترم‌ها و پایان‌نامه‌ها بخشی مفید است و بخشی هم مفید نیست. تولید علم!

می‌خواهیم بچه را بخندانیم، شعر بگوییم، همه باید... یکی از این کشورهای عربی دیدم کتاب ابتدایی‌شان سرود برای امام زمان درست کردند. ساداتی الاثمه باب نجات‌الامة! آقاهاى من ائمه معصومین هستند. اولهم علی آخرهم مهدی! مثل این شعر که من راست می‌گویم همیشه دروغ سرم نمی‌شه، اولهم علی آخرهم مهدی! یعنی شعر چه فارسی، چه عربی باید یک باری داشته باشد.

۵- مقایسه اذان مسجد و ناقوس کلیسا

شما اذان را مقایسه کردی چیست؟ سرود اسلام اذان است. مسیحیت سرودش ناقوس است. صدای ناقوس مثل صدای ساعت‌هایی است که در فلک‌ها نصب می‌کنند. دلنگ دلنگ، صدای ناقوس دلنگ دلنگ است و هیچ باری ندارد. اما اذان چطور؟ اولش الله اکبر و آخر هم «لا اله الا الله» است. آخرش الله و اولش الله، بینش هم یک دوره عقاید اسلامی است. الآن این سالنی که شما نشستید مشکلی چیست؟ در همین سالن می‌شود نماز خواند، چون سن بالاست و باقی‌ها هم شما نشستید. حالا اگر جمعیت زیاد است، می‌شود سن را نیم متر هم بالاتر گذاشت. الآن برمی‌دارند سالن را کج می‌سازند و اسمش را آمفی تئاتر می‌گذارند. نه می‌شود درونش میز پینگ پونگ گذاشت، نه می‌شود درونش سفره انداخت، نه می‌شود درونش نماز جماعت خواند، نه می‌شود درونش عقد و عروسی کرد. فقط برای سخنرانی است. چرا؟ برای اینکه کج ساختند. چنان بساز که سن را بالا ببر، اینجا می‌شود خوابید. می‌شود جشن و عروسی گرفت، می‌شود عزاداری کرد، یعنی چند منظوره، یک تحولی باید بکنند. حالا این حرف‌ها را می‌زنم مثل چوب سفت است. هی می‌زنیم تا یک جایی ترک بردارد. نگویند: آقای قرائتی این حرف‌ها را شنیدیم. من می‌دانم شنیده‌اید ولی چوب را اگر زدی، نشکست، نه تیر را دور می‌اندازند و نه چوب را، می‌زنند تا بشکند. باید اینقدر بگوییم تا این فایده کند. یعنی دانشجو احساس کند این درس... من یک خاطره دارم. یک صلواتی بفرستید. (صلوات حضار)

من را بردند کار نداریم کدام دانشگاه بود و چند سال پیش بود. قصه برای بالای هفده، هجده سال پیش است. ما را بردند در یک دانشگاهی سخنرانی کنیم. دانشجویها را گفتند: سالن بیاید. آن دانشگاه هم مربوط به قوای مسلح بود، نیروی انتظامی، ارتش یا سپاه کار نداریم. دانشجویها را گفتند سر کلاس بیاید. من سخنرانی که کردم آخر سخنرانی من یک کسی آمد و یک کاغذ کتاب بود، این را مطالعه کرده بود. آخر سخنرانی آمد این کاغذ مطالعه را کف دست من گذاشت و جیم شد. من دیدم این کاغذ را گذاشت و فرار کرد. باز کردم ببینم چیست؟ جناب قرائتی! من دوست نداشتم پای سخنرانی شما بنشینم و با زور مرا آورند. حالا شما را که با زور نیاوردند؟ با زور آوردند؟ من که راضی نیستم کسی به زور بیاید! حالا... منتهی چون دوست نداشتم و گفتند: زور است، گفتم: می‌روم کتاب خودم را می‌خوانم. کتابم را آوردم، همینطور که تو سخنرانی می‌کردی، کتاب خودم را خواندم. ولی گاهی حرف‌هایت به گوشم رسید دیدم حرف‌های بدی هم نیست. یک خرده گوش می‌دادم و یک خرده کتاب می‌خواندم. بعد دیدم حرف‌های تو بهتر از اینهاست. یک خرده کتاب را کم گذاشتم و بیشتر به حرف‌هایت گوش دادم. بعد دیدم اصلاً حرف‌های تو برای نجات من مفید است و اصلاً این چیزهایی که می‌خوانم هیچ فایده‌ای ندارد. نه همه، بعضی از قسمت‌های کتاب هیچ فایده‌ای ندارد. یعنی بدانم جایی آباد نمی‌شود و ندانم جایی خراب نمی‌شود. آخر به اینجا رسیدم که این کتاب استعماری است برای اینکه به من یک مدرکی بدهند ولی مدرک بی مهارت. مدرک بی خاصیت!

اگر ما علم مفید نباشد، مدرک بی خاصیت [پای تخته می‌نویسند] مدرک بیهوده، همه را نمی‌گویم. مدرک بیهوده یعنی چه؟ یعنی مهارت نه! مهارت که نیست شغل ندارد. مهارت ندارد شغل ندارد. شغل که ندارد پول... بگویید... ندارد. پول که ندارد، همسر ندارد. همسر که ندارد، فرزند ندارد. فرزند که ندارد خانه و زندگی هم ندارد. مهارت ندارد، شغل ندارد، منتظر دولت او را استخدام کند. شغل که ندارد پول ندارد، پول ندارد، همسر ندارد. همسر ندارد فرزند ندارد، فرزند ندارد خانه ندارد. همه گیر همین است و باید یک انقلابی به وجود بیاید. حوزه و دانشگاه و آموزش و پرورش و... یک چیزهایی که بومی هست علمی کنیم. یک چیزهایی که علمی است بومی کنیم، این کار باید بشود. یک کسی متون موجود را نقد کنیم، یک صلوات بفرستید (صلوات حضار)

حوزه وقتی می‌خواست به ما ادبیات درس بدهد، در کتاب‌ها آمده است. اولین کلمه‌ای که به ما یاد دادند این است «ضرب زیداً امرأ» ضرب فعل، زید فاعل، امر مفعول. زید امر را زد. اول که می‌توانستیم از قرآن شروع کنیم، چه بگوییم: «ضرب زیداً امرأ» در قرآن هم «ضرب» داریم. «ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا» (ابراهیم/۲۴) از قرآن بگوییم. دوم چرا از ضرب، از کتک‌کاری شروع می‌کنیم؟ بگو: «رحم الله عبداً» از رحم خدا شروع کن. چرا از کتک‌کاری شروع می‌کنی؟ بعد ول هم نمی‌کند. بعد می‌گوید: «ضرباً» دوتایی زدند. بعد می‌گوید: «ضربوا» با هم زدند. بعد می‌گوید:

یک خانم پیدا شد، او هم «صُرْت» بعد دو تا شدند «صُرَبتا» جمعی شدند. ما ادبیات را می‌توانیم بخوانیم با محتوای صحیح، مثل غذای پادگان، غذای پادگان موادش خوب است، بد می‌پزند. وگرنه برنج هست، گوشت هست، مواد دیگر هم هست ولی بد می‌پزند. من در پادگان مدتی زندگی کردم. غذایی که به پادگان‌ها می‌دهند یکبار اصلاً دیگ بزرگ را آوردند در سطل زباله ریختند، رفتند نان بربری خریدند و خالی خوردند. ماچرا را که دیدم رفتم به فرمانده‌اش گفتم: بیا، فرمانده را بالای سر سطل زباله بردم و گفتم: ببینید این همه برنج را له کردید برای اینکه بد می‌پزید. بخشی از کارها باید یک تحولی داشته باشیم. به بچه‌ها یک چیزی یاد بدهیم که نان داشته باشد، هنر داشته باشد. عزت درونش باشد. درآمد درونش باشد.

استفاده از همه امکانات، از همه جا، تحصیل زمان ندارد. از گهواره تا گور! مکان ندارد، «ولو بالثریا» حدیث داریم در کرات آسمانی هم می‌روید، بروید باسواد شوید، ولو «بالصین» چین، آن زمان آمریکا کشف نشده بود. دورترین نقطه چین بود. ولو از آدم نا اهل! از کافر هم استفاده می‌کنید، بکنید. اینکه می‌گوییم: نه شرقی، نه غربی در وابستگی است. ولی در تحصیل علم شعار ما این است، هم شرقی، هم غربی! یعنی در تحصیلات هم باید از شرق چیز یاد بگیریم و هم از غرب. بله، چین را علم یاد بگیر، اما اسیر آن نباش. وابستگی نداشته باش. از یخ استفاده کنید اما یخ زده نباشید. از آفتاب استفاده کنید اما گرم‌زده نباشید. زدگی بد است، خودباختگی، شرق زده، غرب زده، یخ زده، گرم‌زده بد است اما استفاده از یخ خوب است. استفاده از گرما خوب است، استفاده از شرق خوب است، استفاده از غرب خوب است. این نه شرقی و نه غربی برای سیاست است. در تحصیل هم شرقی، هم غربی!

علوم دیگران را به خود... حدیث داریم «أَعْلَمُ النَّاسُ» با سوادترین مردم کیست؟ [پای تخته می‌نویسند] «مَنْ جَمَعَ» کسی است که جمع کند «عِلْمُ النَّاسِ» علم مردم را «إِلَى عِلْمِهِ» (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴) این حدیث را دقت کنید. یعنی باسوادترین مردم کیست؟ کسی است که علم مردم را به سمت علم خودش جمع کند. یعنی «علمه» باید باشد. آن «علم الناس» هم اضافه کن. علم الناس + علم خود! الآن چی؟ الآن علم خودمان را حذف می‌کنیم، علامه طباطبایی، علامه امینی، فیض کاشانی را نمی‌شناسیم، شخصیت‌های کشورهای دیگر هم خوب نمی‌شناسیم. طب قدیم را فراموش می‌کنیم و طب جدید را ناقص بلد هستیم. معماری قدیم را فراموش می‌کنیم و معماری جدید را ناقص بلد هستیم. می‌گویند: علم خودت را کم نگیر. خودت را کم نگیر. استعدادت را کم نگیر، ایران استعدادهای درخشان دارد. خدا شهید مطهری را رحمت کند. یک کتابی نوشته خدمات متقابل ایران و اسلام. اسلام چه خدماتی به ایران کرد؟ ایران چه خدماتی به اسلام کرد؟ بچه‌ها را طوری در آموزش و پرورش بار بیاوریم که خودشان را نیازند. به ما گفتند: حتی الفاظ دیگران را به کار نبرید. نگو: مرسی، بگو: خدا حفظت کند. خدا حافظ یک دعا و حفاظت درونش است. اما مرسی یعنی چه؟ چرا خودمان را در لفظ باختیم؟

۶- دوری از خودباختگی در برابر غرب

در لباس گفتند: لباس تشبه به کفار حرام است. چرا؟ برای اینکه وقتی آدم، تا انسان خودش را نبازد حاضر نیست لباس او را بپوشد. شما کی عمامه سر می‌گیری؟ وقتی که عمامه را دوست داشته باشی. اگر عمامه را دوست نداشته باشی حاضر نیستی یک معمم شوی. من که لباس می‌پوشم یعنی او را دوست دارم. لباس خودت چه اشکالی داشت که او را دوست نداری. بله اگر یک کمالی دارد یاد بگیر. در قرآن شش بار گفته است: «سیروا» بلند شوید دنیا را بگردید، شش بار هم گفته: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا» (یوسف/۱۰۹) چرا بلند نشدند بگردند. یعنی شش بار گفته برو بگرد، شش بار هم گفته اگر نگردی توبیخت می‌کنم. دوازده بار، برویم ببینیم دنیا چه دارد یاد بگیریم. اما چیز مفید، هر چیزی را که یاد می‌گیریم، در آموزش و پرورش و دانشگاه و حوزه فرقی نمی‌کند، یا باید واجب باشد، یا اگر واجب نیست لافل مستحب باشد. یا مشکل جامعه را حل کند، یا مشکل فرد را حل کند. یکبار دیگر، یا واجب باشد. یا مشکل جامعه را حل کند. یا مشکل فرد را...

از من پرسید: امام زمان (ع) زن و بچه دارد؟ گفتم: به تو چه! به من چه؟ آیا واجب است بدانیم. از واجبات است که بدانیم امام زمان زن و بچه دارد یا نه؟ واجب است؟ گفت: نه واجب نیست. گفتم: مستحب است؟ گفت: نه مستحب هم نیست. گفتم: الآن مشکل جامعه ما خانم امام زمان است؟ گفت: نه. گفتم: شخص شما با خانم امام زمان مشکل دارد؟ گفتم: سؤال تو احقانه است. نه واجب است، نه مستحب است. نه نیاز جامعه را حل می‌کند، نه نیاز فرد را، برای چه وقتت را صرف می‌کنی؟ برای چه؟

درس زندگی، درس قناعت، برای دخترها، دخترها باید آئین همسرداری بخوانند. چرا آمار طلاق بالا می‌رود؟ بلد نیستند همسرداری کنند ولی می‌فهمند اقیانوس اطلس چند متر است. عمق اقیانوس اطلس را بلد است ولی با شوهرش، با همسرش، با خانمش نمی‌داند چطور زندگی کند. همسرداری، آئین همسرداری، این کتاب درسی دخترها در دبیرستان باشد.

اصلاً چه کسی گفت: اینکه تو می‌خوانی علم است؟ آنها برای ما می‌گویند: این علمی است. چرا؟ برای اینکه پروفیسور فلان گفته است. چه کسی گفت اگر این پروفیسور بگوید حرف علمی است؟ ممکن است یک آدم عادی حرف بزند، حرفش علمی باشد. ممکن است پروفیسور هم حرف بزند حرفش علمی نباشد. این خودباختگی نسبت به الفاظ، لباس‌ها، اصطلاح‌ها، کتاب‌های درسی. ما خودمان حاضر نیستیم تصمیم بگیریم. اصلاً چه کسی گفت: تابستان تعطیل باشد؟ آخر اگر بندرعباس داغ است باید مثلاً همدان هم تعطیل باشد؟ یک کسی گوشش درد می‌کرد، گفت: برو بکش. گفت: چرا؟ گفت: من دندانم درد می‌کرد کشیدم. گفت: اگر دندانم درد گرفت کشیدی، گوش هم درد می‌کند باید بکشی؟ اگر بندر بوشهر داغ است باید تویسرکان هم تعطیل کنیم؟ بله ممکن است آنجا مثلاً سه ماه تعطیل کنند، یک جا دو ماه تعطیل کنند، یکجا یک ماه تعطیل کنند. در آموزش و پرورش ما شهید رجایی نداریم. همینطور که یک قالب درست کرده می‌گوید: نه این علمی است. چه کسی گفت: علمی است؟ نخیر علمی نیست.

الآن که خدمت شما نشستیم شاید تا الآن، دیشب حدود پانصد آیه تقریباً برای اقتصاد در قرآن پیدا کردم. ۲۶۰۰ نکته حقوقی در قرآن پیدا کردم. اینها را به دکترای حقوق دادیم، استاد تمام دانشگاه که دکترایشان را از غرب گرفتند، می‌گویند: حرف‌های نو و خوبی است. خیلی از اینها به ذهنشان نرسیده است. در مسأله‌ای که شما هستید، تعلیم و تربیت، خدا رحمتش کند مرد، جزء شورای عالی انقلاب فرهنگی بود و دو تا دکترای علوم تربیتی داشت. رفتم نزد او و گفتم: آقای دکتر درباره‌ی تعلیم و تربیت، در مورد لقمه حلال و حرام هم هست؟ گفت: نه در کتاب‌های ما کی این حرف‌ها هست؟ ما از روانشناسی است که تعلیم و تربیت از قبل تولد است، بعد تولد است، یکسالگی و دو سالگی است، ما از این حرف‌ها می‌خوانیم. گفتم، گفت: اصلاً بحث لقمه نیست. و حال آنکه امام حسین روز عاشورا گفت: علت اینکه حرف حق من در گوش شما نمی‌رود این است که شکم شما از حرام پر شده است. لقمه حرام اثر دارد. حدیث داریم «مال الحرام ببین فی الذریه» لقمه حرام در تعلیم و تربیت نسل شما اثر دارد. قرآن می‌گوید: لقمه حرام شما را فاسد می‌کند، «وَيَلِّئُ لِلْمُفْسِقِينَ» (مطففین/۱) مطفف یعنی کم فروش، کم فروشی لقمه حرام است، بعد می‌گوید: «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ» (مطففین/۷) کم فروشی کردی فاجر و فاسق می‌شوی. پشت سر «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ» می‌گوید: «وَيَلِّئُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (مطففین/۱۰) یعنی اول لقمه حرام می‌خوری، لقمه حرام که خوردی فاسق می‌شوی، فاسق که شدی «وَيَلِّئُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» تکذیب می‌کنی. یعنی قدم به قدم آدم سیگاری می‌شود، تریاکی می‌شود و هروئینی می‌شود. خیلی از چیزهایی که داریم اصلاً در فرهنگ اینها نیست. لقمه حلال و حرام و این حرف‌ها نیست.

۷- علم واقعی، نور و راهگشای زندگی

باید برگردیم ببینیم علم چیست؟ «العلم نور» علم نور است. یعنی وقتی شما یک چیزی یاد گرفتی باید روشن شوی. اولاً بسیاری از چیزهایی که یاد می‌گیریم برای ما نور نیست. نمی‌دانستیم هم همینطور بود، حالا که فهمیدیم همینطور است. یک شعار غلطی در ایران است که ضد عقل و وحی است. می‌گویند: آدم هرچه را بداند بهتر از این است که نداند. اطلاعات عمومی، شما در باز کن داخل شو و بگو: آقا بنده از لغتنامه دهخدا سه هزار علی آباد پیدا کردم. این باز به درد می‌خورد. چون اگر در ایران سه هزار تا علی آباد است معلوم می‌شود ایران کشور شیعه است. سه هزار تا علی آباد در ایران داریم. این باز به درد می‌خورد. این که خواندیم یکجایی باید به درد بخورد. اما بعضی چیزها هیچ به درد نمی‌خورد. یک نهضتی باید در ایران شود، تلخیص! اخیراً شده است که یازده جلد الغدیر را یک جلد کردند.

یکی از علمای بزرگی که تفسیرش چند جلد است گفت: هر هفت جلدی را یک جلد کنید. تفسیر نمونه که ۲۷ جلد بود گفتند: پنج جلد کنید. اینها را باید کم کرد. شیشه گلاب را کسی بغل نمی‌کند راه برود. عطرش کنید کوچک شود در جیب بگذارید. آهن کلفت را کسی بر نمی‌دارد بکشد، اگر می‌خواهی آهن در دستت فرو برود، باید آمپول شود. آمپولش کن که فرو برود. آهن کلفت یا در سقف است یا زیر پایه‌ها! اگر می‌خواهید بچه‌ها یاد بگیرند باید علم مفید باشد. خیلی چیزها را ما بدانیم و ندانیم نقشی ندارد. این حرف‌هایی که می‌زنم خیلی مهم است. ساده است و حرف علمی نیست. ولی ریشه علم همین است که ما بخشی از عمر و جوانی‌مان را صرف کردیم در مورد اطلاعات بی‌خاصیت! ۳۵۰ اعوذ در کامپیوتر است، یکی از این اعوذها را پیغمبر هر روز می‌گفت و بعد از نمازش هم می‌گفت. پیغمبر یعنی اشرف مخلوقات، آن هم بعد از نماز، بهترین وقت چون هر نماز واجب یک دعای مستجاب پشتش هست. آنجایی که دعا مستجاب می‌شود، پیغمبر می‌فرماید: یکی این است «اعوذُ بک من علمٍ لا ینفع» خدایا پناه می‌برم از علمی که فایده ندارد.

حضرت موسی نزد خضر آمد، گفت: «هل» عربی‌هایی که می‌خوانم قرآن است و بعضی را هم متوجه می‌شوید. «هل» یعنی چه؟ «هَلْ أَتَبَعَكَ» یعنی تبعیت، یعنی دنبالت راه بیافتند، فلانی تابع فلانی است. ای خضر اجازه می‌دهی من عقب تو راه بیافتم؟ «عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنَ» (کهف/۶۶) به شرط اینکه یک چیزی یادم بدهی، چه؟ «مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُدًا» از همان چیزهایی که خدا به تو داده است به من یاد بده. بعد

می‌گوید: «رشداً» چیزی که درونش رشد باشد. حالا رشد جسمی، رشد بدنی، رشد سیاسی، رشد مذهبی، رشد اقتصادی، یک رقم رشد باید درونش باشد. بله برویم یاد بگیریم که در سطل آب گوجه کاشتند، پنجاه کیلو گوجه برداشتند. کجا؟ ژاپن، در سطل آب گوجه کاشتند از سطل آب پنجاه کیلو گوجه برداشتند؟ گفت: بله، خوب برو این فرمول را کشف کن و بیا گوجه ایران را حل کن. این علم مفید است. علم مفید هم فقط قرآن و حدیث نیست. همان گوجه کاری هم علم مفید است. هرچه می‌خواهید بخوانید باید این کتاب‌ها زیر و رو شود. یک نهضتی، خود دانشجوها، سر کلاس بلند شود و بگوید: استاد عزیز، این بحثی که برای من می‌کنید فایده‌اش چیست؟ وگرنه استاد دانشگاه سر کلاس می‌آید، استاد ادبیات می‌گوید: خندقی کردند! بعد تحلیل می‌کند خندقی کردند برای زمان ما است. در قرن فلان می‌گفتند: خندقی بکنند. دو قرن قبل ادبیات عرب فارسی بوده، خندقی بکنند. بحث می‌کنیم آیا خندقی کردند یا بکنند، سومی چه؟ بکنند؟ آخر عمر و جوانی سر کلاس دانشگاه، در کلاس ادبیات باید صرف این شود که ۱۴۰۰ سال پیش خندقی کردند، در جنگ خندق هم مسلمان‌ها پیروز شدند. حالا بعد از ۱۴۰۰ سال نشستیم کردند، بکنند، بکنند، اسمش را گذاشتیم علم... والله به حضرت عباس اینها علم نیست. اگر می‌خواهید مملکت را نجات بدهید، علم مفید را دو دستی بگیرید و علم غیر مفید را پرت کنید. چرا می‌گوییم: پرت کنید؟ چون می‌گوید: «أعوذ بک من علم لا ینفع» حضرت... می‌گوید: پناه می‌برم از علم غیر مفید، چون علم غیر مفید آدم را مدرک می‌دهد، فوق لیسانس، دکترا و آیت الله، انسان را باد می‌کند و بعد فایده هم ندارد. مدرک دارد و فایده ندارد. لیسانس است ولی آئین همسرداری بلد نیست. اصلاً نمی‌داند همسر خوب چیست. فکر می‌کند همسر... معیار غذای خوب چیست؟ همسر خوب چیست؟ نام خوب چیست؟ تفریح خوب چیست؟ بچه‌دار نمی‌شود می‌گوید: می‌خواهیم راحت باشیم. می‌خواهی راحت باشی، برویم در پارک ساندویچ بخوریم. این اصلاً بلد نیست، بوسیدن بچه خوشمزه‌تر از ساندویچ در پارک است، این متوجه نیست.

حساب و کتاب‌ها را قاطی کرده است. می‌گوید: دو تا بچه بس است. یکی بس است. می‌گوییم: چرا؟ می‌گوید: به تربیتش نمی‌رسم. این فکر می‌کند اگر بچه زیاد شد تربیتش مشکل می‌شود، نخیر! آدم هست ده تا بچه دارد یکی از یکی بهتر، آدم هست دو تا بچه دارد، دو تا گوساله، (خنده حصار) ما هیچ دلیل علمی نداریم کسی که بچه‌اش کمتر است تربیتش بیشتر است. عرض کردم چون علم ما مفید نیست در محاسبات قاطی می‌کنیم. دو شاخ تلفن را به برق می‌زنیم و دو شاخ برق را به تلفن می‌زنیم. لذا همه باید بگوییم: «اهدنا الصراط المستقیم» خدایا یاد ما بده که راهمان چیست و کج نرویم.